



میترا افروند

# شب روی سنگفرش خیس

اکبر رادی

انتشارات نیلا، ۱۳۷۸، ۶۵۰۰ ریال

صفحات نخستین نقاب‌های آویخته و حق به جانب و بزگی بیش‌تر شخصیت را کنار می‌زند تا به کار اصلی خود که پروراندن تراژدی و سوق دادن آدم‌های مورد هلاک‌اش به سوی آن است، برسد. به باور من دغدغه‌ی اصلی رادی در این اثر، برخلاف آثار بسیاری از این نوع، کندوکاو روانشناختی کاراکترها و پرده‌برداری از پیچیدگی‌های شخصیتی آن‌ها نبوده است. به همین دلیل هم زمان چندانی را صرف بروز و ظهور لایه‌های پنهان خصائص آن‌ها نمی‌کند. به سرعت کاراکترهای «منفی» را معرفی می‌کند تا پس‌زمینه‌ی لازم برای تجلی منش و خصلت انسانی کاراکترهای «مثبت» فراهم شود. تغییر یا پیش‌پا به اصطلاح تحول شخصیتی غیرقابل انتظار و غافلگیرکننده‌ای در آن‌ها به چشم نمی‌آید. هر چه هست تثبیت موقعیتی است که با نخستین واژه‌ها و جمله‌ها و حالت‌ها پا گرفته بود. تنها یکی از کاراکتر، یعنی ابوالفضل گلشن، مالک و مدیر شرکت بذر تا لحظه‌های بلاواسطه‌ی پیش از اوج درام از دید خواننده نامشکوف

در شب روی سنگفرش خیس نیز، رادی شخصیت‌های محبوبش - مجلسی، رخساره، نوشین، آرمین - را در شرایطی دشمن‌خو قرار می‌دهد تا تلاش آن‌ها را برای پاسداری از شرف و نجات غرور و عزت نفس خود را بر صحنه‌ی زندگی متجلی سازند. مبارزه‌ی نابرابر آن‌ها سرنوشتی تراژیک را برایشان رقم می‌زند. قربانی بزرگ این جنگ، معصومیت است. این جنگ تا قربانی خود را نگیرد دست از سر اثر برنخواهد داشت.

دکتر مجلسی استاد ادبیات دانشگاه بوده است که تن به بازنشستگی اجباری داده، دختری نابینا دارد (نوشین) و خواهری که در سی سالگی بیوه شده است (رخساره)، و شاگردی پا از دست داده که دانشجوی دوره‌ی دکتری ادبیات است (آرمین). این جمع را که علقه‌های عاطفی محکمی به هم پیونده داده، ریاکاری، فرصت‌طلبی و رذالت کسانی از بیرون و فقر و بی‌پناهی و بیماری و سرما و معصومیت آسیب‌پذیر از درون تهدید می‌کند. رادی به سرعت و در همان

«تمام آثار شریفی که تا امروز به دست ما رسیده‌اند، حالت غریبی دارند و جان ما را آغشته به اسانس ناشناخته‌ای می‌کنند که بوی فصلی از زمین است. شک، احساس و اندیشه‌های بزرگان ما بدون جذب خاک، بدون حس کوچه‌باغ‌های ما، تلی از کلمات لمس و نارسند که طریی، جلائی، به روح انسان نمی‌دهند و حتی در اوج حالات معنوی شاخه‌های پژمرده‌ای هستند در خلا...»

اکبر رادی یکی از قله‌های نمایشنامه‌نویسی معاصر ماست. درونمایه‌ی اصلی بیش از چهارده زندگی و آفرینش هنری او - به گواهی همین زندگی و همین هنر - حفظ عزت نفس، صیانت از شرف انسانی در سخت‌ترین شرایط، در روزگار سیطره‌ی نامردمان و فرومایگان بر اوضاع و بر زمانه است. به راستی که از نظر رادی «... ما در جهانی زندگی می‌کنیم که هر عملی در ذات خودش یک ماهیت اخلاقی و یک معنای سمبلیک دارد.»

می ماند. البته گلشن همخوان با ارزش ها، دریافت ها و انتظارات جامعه‌ی انسانی بزرگ تری رفتار و زندگی می کند که هرچند حضور مرئی و ملموسی بر صحنه‌ی نمایش رادی ندارد اما دست کم توجیه کننده و مشروعیت بخش انتظاراتی است که گلشن دارد. این ما (و رخساره) ایم که در برابر مدرنیسم آبکی دکتر کامران ملکشاهی به سنت پوسیده‌ی گلشن دل بسته بودیم. باری برملا شدن سیمای واقعی گلشن درست در آخرین لحظه‌های پیش از اوج، زمینه‌ی شکل گیری آن پایان تکان دهنده را فراهم می آورد: رادی ابتدا امید کاذبی را برای ما می تراشد و بعد در لحظه‌ی محتوم آن را به باد می دهد.

در برابر گلشن که افشای کاراکتر واقعی او با تأخیر صورت می گیرد، ناهید همسر سابق دکتر مجلسی قرار دارد که در همان نخستین لحظه‌ی حضور خود را لو می دهد.

به دلیل این که او در «صحنه» حضور ندارد و ما از خلال خاطره‌ی مجلسی، از طریق بازگشت به گذشته یا احضار گذشته به حال با او و سرشت او به صورتی که در گذشته در یاد مجلسی ثبت شده، آشنا می شویم. رفتار و کردار او به همان صورتی که بوده، بدون از سرگرداندن تغییر یا تحول یا تطوری، از گذشته به ما می رسد. و این احضار عمدتاً از راه معلق گذاشتن کنش زمان حال (تمهید «لب زدن» مثلاً) و حضور گذشته در هیئت یک کاراکتر عینیت می یابد. با ادامه‌ی گفتار دوباره زمان حال به حرکت در می آید.

تمهید جالب و در عین حال تأثیرگذار دیگر، استفاده از نوعی برش یا تدوین سینمایی است، که از یک سو گذشته و حال را به هم می تند و از سوی دیگر برهم هويت بودن برخی کاراکترها تأکید می گذارد. در صفحه‌ی ۲۰ گفتار مؤده‌ی، استاد شاغل دانشگاه، اندر ترغیب مجلسی برای بازگشت

به کار در میانه‌ی راه قطع می شود و... [مؤده‌ی] لب می زند. مجلسی به سوی آشپزخانه حرکت می کند... ناهید از پنجره‌ی قدی وارد می شود. مجلسی سینی به دست برجا می ماند. بعد شاهد گفت و گوی مجلسی و ناهید [در گذشته] هستیم. ادامه‌ی گفت و گو به اینجا می رسد که مجلسی می گوید: «ناهارت را گذاشته‌ام روی گاز.» و ناهید جواب می دهد: «کاش برای من قهوه سرو کرده بودی.» اما پاسخ این جمله را برخلاف انتظار مانه مجلسی در گذشته که مؤده‌ی در زمان حال می دهد: «من قهوه نمی خورم. بیا بنشین تا کسی منتظر است.» بعد دوباره ناهید است که رشته‌ی گفتار را در گذشته به دست می گیرد. سپس با قطع آهنگ «فورالیز» دوباره به زمان حال برمی گردیم، و صحنه را مؤده‌ی، آرمین و سپس مجلس به پیش می برند.

## گیله‌وا

گیله‌وا را گروهی از نویسندگان و قلم بدستان گیلانی منتشر می کنند. اما روی جلد این شماره‌ی گيله‌وا که ویژه‌ی هنر و اندیشه است، نام‌های پرشماری بر خود دارد تا نشان دهد که نمی خواهد نشریه‌ای محلی با مصرف محلی یا دغدغه‌های محلی و محدود باشد، هرچند حضور گیلانی‌ها نیز چشمگیر است. اکبر زادی، نصرت رحمانی، آرشی رحمانی، مهرداد فلاح، محمود معتقدی، حافظ موسوی را می دانیم که گیلانی هستند، شاید بتوان نام‌های دیگری را هم برشمرد. گيله‌وا با همه‌ی مشکلات و موانعی که بر سر راه انتشار نشریه‌ای از این نوع و با این کیفیت و محتوا - به خصوص در شهرستان‌ها - هست توانسته است خود را به شماره‌ی ۵۲ برساند و ایسن از هست و

سخت کوشی گردانندگان نشریه‌ی محاطیان فرهیخته‌ی گیلانی حکایت دارد.

این شماره‌ی گيله‌وا ویژه‌ی هنر و اندیشه، زیر نظر محمدتقی صالح پور و علی صدیقی، شامل آثار بسیاری در زمینه‌ی قصه، شعر، نقد و بررسی کتاب، نقد و نظر و... است، همچنین نوشته‌هایی در تجدید خاطره‌ی شاعران و نویسندگان از دست رفته‌ی گیلانی، زنده‌یادان بیژن کلکی، سیروس طاهباز و بیژن نجدی. در این مجلد اکبر زادی مقاله‌ای خواندنی درباره‌ی چهره‌ی دارد، رضا برهانی پیامی به شاعران و منتقدان افغانستان، و زنده‌یاد محمد پوربندگسر ترجمه مقاله‌ی «جامعه، فرهنگ، ادبیات» از لوسین گلدمن را. شاعران دو نسل مشرق‌چهر آتشی، سیخین بهبهانی، سیدعلی صالحی، ایرج فتاحی، حافظ موسوی، مهرداد فلاح، مسعود بیزارگیتی و رضا جابجی

به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند: ویژگی‌های شعر دو دهه‌ی اخیر، پربارترین دوره‌ی شعر معاصر؛ نحوه‌ی گسترش ادبیات معاصر ایران در جهان؛ اهمیت جایزه‌ی داگرن که به شاملو اهدا شد. برخی از این شاعران با اشعار خود نیز در این شماره شرکت کرده‌اند، سحر آن‌ها نصرت رحمانی، ایرج فتاحی، علی باباچاهی و دیگران هم هستند. افزون بر این فهرست بلند بالا از نام‌ها باز هم کسانی هستند که با آثار خود گيله‌وا را پربارتر ساخته‌اند، مثل ابراهیم رحیمی، مثل مجید دانش آراسته، مثل فرحناز شریلی، مثل... از سر مقاله‌ی م. پ. جکتاجی صاحب امتیاز و مدیر مسئول گيله‌وا می فهمیم که در گیلان علاوه بر این نشریه، پیام شمال هم هست، و نقش قلم نیز، و هاتف نیز، و... و هوای پاک و جنگل سبز و فرهنگ ریشه‌دار، و دریا و آسمان

